

## زندگانی و شخصیت ملک الشعرا فتحعلی خان صبا

تبریزی الاصل و کاشانی المولد و المسکن

ملک الشعرا فتحعلی خان متخلص بقبلا از سخنوزان شهر و قصیده سرایان بی نظیر دوره فتحعلی شاه قاجار است، مردی صاحب کمال و خوش قریحه و سریع الانتقال بود قدرت طبع وجودت ذهن این استاد هنرمند را غالب مورخین و تذکره نویسان نوشته و ستداده‌اند. شعر او ادبا در محضر این استاد یگانه و سخن‌سنچ فرزانه در صف تعالی بهم دیگر سبقت می‌جستند. کوکب درخشش‌آن جمن شعر و ادب بل آفتاب آسمان سخن بود و قصاید شیرین و چکامه‌های دلنشیان او معروف است. در نظر بعضی از اشاعران شاهنامه اش تالی شاهنامه فردوسی و خداوندانه اش نظیر اسکندر نامه نظامی است. اصل این گوهر پاک از خاک تبریز است. در عهد سلاطین صفویه و بعضی از مورخین نوشته‌اند که در زمان کریم‌خان زند اجداد و نیاکانش از آذربایجان بعراق رفته متوطن شدند. صبادر کاشان متولد شد و از این جهت به کاشی معروف است لیکن تبریزی الاصل و آذربایجانی بودن وی مسلم است. اغلب دانشمندان و مورخین تبریزی بودن صبا را در مقالات و نوشه‌های خود متذکر شده اند. جمهه اثبات این ادعا شمه‌ای از آثار این نظر قارئین محترم میرسانیم.

قدیمترین مأخذ و مذکو در این باب همانا کتاب (ریاض الجنۃ) (۱) تالیف

۱ - ریاض الجنۃ تالیف میرزا حسن زنوزی الاصل و خوئی المسکن خلف الصدق میرزا عبدالرسول متخلص بقنا از سادات حسینی است که در شعر فانی متخلص می‌کرد بقیه در صفحه بعد

مورخ شهریور میرزا حسن زنوزی متخلص بقانی است که خود معاصر و اغلب مصحاب فتحعلی خان صبا بود چنانچه در ریاض الجنۃ در هر جا که بُوی اشاره نموده (آقا فتحعلی تبریزی) نوشته مثلا در جائی نوشته (آقا فتحعلی تبریزی) این اشعار را در لغز کتاب گفته) جای دیگر نوشته (آقا فتحعلی تبریزی) این قصیده را در تعریف شهر خوی سروده است) و امثال این قبیل اشارات بنام و محل وی در این کتاب بسیار است مخصوصاً در روضه پنجم از ریاض الجنۃ در ذکر حالات شعراً عرب و عجم در حق فتحعلی خان صبا چنین نوشته «صبا اسمش فتحعلی خان ملک الشعراًی سلطان عصر فتحعلی شاه قاجار است، قصایدِ نگین و طبع شیرین دارد بسیار صاحب کمال و مبادی آداب و سریع الفکر و خوش صحبت است، مهکر در صحبتش در دار السلطنه تهران اتفاق افتاده، اصلش از خاک تبریز است و در عهد

در سن ۱۱۷۲ در بلده خوی متولد شد در اوایل از میرزا محمد شفیع دهخوار قرانی کسب علوم نموده، سپس در خدمت میرزا عبدالمجید طموجی علوم ادبی و ریاضی و عربی را تحصیل کرده در سن ۱۱۹۵ بقبیات مشرف و از آقا محمد بهبهانی و میرزا مهدی شهرستانی کسب سایر علوم ادبی و دینی نموده پس از آن بخوی مراجعت نموده حسب الامر حسین قلیخان دنبلي کتاب بحرالعلوم و ریاض الجنۃ را تالیف کرده، ریاض الجنۃ او فی الواقع بمنزله دایرة المعارف است مشتمل بر بیکمده و هشت روضه است: روضه اول در ذکر حالات حضرت رسول اکرم و ائمه هدی علیهم السلام است. روضه دوم در ذکر تقوس خییله است مانند مشیطان و امثال آنها. روضه سوم در ابجاد عالم و عموم موجودت. روضه چهارم در ذکر حالات علماء و مورخین و حکماء عرفای روضه پنجم در ذکر حالات شعراًی عرب و عجم. روضه ششم در ذکر حالات ملوك و سلاطین. روضه هفتم در ذکر حالات وزراء و امراء. روضه هشتم در ذکر بعضی از فواید متفرقه و نوادر و مطابیه می باشد. این کتاب ۱۱۴۰ صفحه، و هر صفحه ۴۸ سطر است نسخه بسیار نسبی از این کتاب در کتابخانه اخوی مکرم حاج محمد آقا نسخه‌گوانی هست.

سلطین صفویه اجدادش از تبریز براق رفته متوطن شدند قصیده طولانی دارد که تغزلش لغزیست باسم کتاب و آخرش در مدح آنچنان ولايت ماب است که در روضه اولی گذشت. دانشمند محترم دکتر رضا زاده شفق در کتاب تاریخ ادبیات ایران صفحه ۳۹۳ در شرح حال محمود خان ملکالشعراء فتحعلی خان صبا آذر بایجانی بودن این خاندان را اشاره نموده و چنین نوشته است محمود خان زادگاهش کاشان است ولی خانواده اش منسوب با آذر بایجان بوده و در زمان زندیان براق انتقال نموده است پدرش محمد حسین خان عندلیب و جدش فتحعلی خان صبا هر دو از شعرای نامی بودند و در زمان فتحعلی شاه مقام ملکالشعراء داشته‌اند، عندلیب تازمان ناصرالدین شاه همین لقب را دارا بود الخ

بعضی از مورخین نوشته‌اند که فتحعلی خان صبا از طایفه دنبله آذر بایجان است چنانچه در مجله مهر شماره ۱۱ فروردین ماه ۱۳۱۳ در شرح حال محمود خان ملکالشعراء باین قضیه اشاره نموده چنین نوشته است: خانواده محمود خان تا چند پشت شعرای نامی ایران بوده‌اند جدش فتحعلی خان صبا ملکالشعراء در بار فتحعلی شاه و سراینده آن قصاید معروف و شاهنشاه نامه و خداوند نامه و عبرت نامه و کلشن صبا بود که نزدیک بصد هزار بیت شعر سروده سخن را بمنتهای فصاحت رسانده است. این خاندان اصلاً دنبلي و از اهالی آذربایجان بودند در اوخر دوره زند در عراق ساکن شدند. پس از مرگ فتحعلی خان پسرش محمد حسین خان متخلف بعندلیب جانشین پدر شد و مدتها ملکالشعراء در بار فتحعلی شاه و محمد شاه بود را ایل سلطنت ناصرالدین شاه در گذشت و پسرش محمود خان بجای پدر نشست الخ فاضل محترم علی قویم نیز در مجله دانش شماره ۱۰-۱۱ سال ۱۳۲۸ در شرح حال محمود خان ملکالشعراء و جد وی فتحعلی خان صبا نسبت این خاندان را به آذربایجان داده است. همچنین مرحوم اعتماد السلطنه در کتاب المأثر والإنثار در شرح حال محمود خان ملکالشعراء اصل این خاندان را از طایفه دنبلي آذربایجان

نوشته است بالجمله همچو شکی نیست که فتحعلی خان صبا از اهل آذربایجان بوده تبریزی الاصل و کاشانی المولو المسکن است، حسب ونسب وی بقلم دانشمند محترم ملکالشعراء بهار در مقدمه کلشن صبا (۱) که در تهران چاپ شده چنین مسطور است فتحعلی خان متخلص بصبا و ملقب به ملکالشعراء املا از مردم آذربایجان و از خاندان امرای دنبی است و سلسله آنر حوم بدینظریق است: فتحعلی خان بن آقا محمد بن امیر فاضل بیک بن امیر شریف بیک بن امیر غیاث بیک به سی و بیک پشت به یحیی بن خالد بر مکی میرسد (۲) وی از خاندان امرای دنبی است که مدت‌ها در آذربایجان وحدود خوی و مراغه بامارت و حکومت و سرحدداری کاهی مستقل و کاه دست نشانده پادشاهان زند و قاجار مشغول بوده‌اند و دارای تاریخی هستند که از سنه ۱۷۴۷ تا زمان دولت قاجار بر شئه تحریر کشیده شده و آن نسخه امروز در تهران نزدیکی از شاهزاده گان قاجار موجود است خانواده فتحعلی خان از فترات دوره نادر و کریم‌خان بکاشان افتاده و برادر بزر گترش میرزا محمد علی خان بدر میرزا محمد حسن خان ملکالشعراء متخلص بناطق وزیر لطفعلی خان زند بوده و پس از انراض خاندان زندیه دستگیر و مورد عتاب خطاب آقا محمد خان قاجار قرار گرفت و او را ب مجرم اینکه از قول لطفعلی خان نامه‌ای ناهموار با آقا محمد خان نوشته بود و انکار نکرد کشتن. فتحعلی خاق قبل از آنکه چرا غزندیه خاموش و آفتاب دوات قاجاریه بالا گیرد بمداحی لطفعلی خان و سایر امرای زندیه مشغول بود و بعد از واقعه برادر متواری و در بدر گشته و درست معلوم نیست

(۱) کلشن صبا از تالیفات فتحعلی خان صبا در تهران چاپ شده دفعه اول ۱۳۰۸ شمسی و دفعه دوم ۱۳۱۳ شمسی در نصیحت فرزندان خود و بعضی حکایات و روایات بشکل بوستان سعدی سروده است او لش اینست (بنام خداوند هوش آفرین) دو گوش نصیحت نیوش آفرین که بی‌چشم و گوش است و زو‌چشم و گوش بکی راست بین و بکی حق نیوش (۲) نقل از نسبت نامه سپهر نانی منقول از کتابخانه دولتی و از شرحی که عبدالرحیم کلانتر کاشانی در مرآۃ القاشان رقم کرده است

چه بروی گذشته تا در ایامی که فتحعلی شاه بلقب جهانبانی ملقب و از طرف آقا محمد خان فرمانفرمای فارس بود فتحعلی خان صبا در فارس بجهانبانی نزدیک شده و نظر بدانکه فتحعلی شاه خود شاعر و با سواد و طبعاً مردی ملايم و از ظلمی که شاه باین خانواده کرده نيز متاثر بود به تربیت و نگاهداری صبا پرداخته بالاخره در سنه ۱۲۱۲ در جلوس فتحعلی شاه صبا قصیده غرائی که مطلع ش است (دو آفتاب کزان تازه شد زمین وزمان) (یکی بکاخ حمل شد یکی بکاخ کیان هساخته و بلقب ملک الشعرا و التزام رکاب سلطانی نایل آمده سال ولادت وی به تحقیق معلوم نیست ولی نظر باینکه در مقدمه برخی از نسخه های کلشن صبا و تمام نسخ شاهنشاه نامه خود را چهل پنج ساله میخواند و از طرفی هم معتمدالدوله میگوید صبا در سفری که فتحعلی شاه به آذربایجان کرده ملتزم رکاب بود و داستانهای آن جنگها را بنظم آورده بعرض رسانید و مورد قبول واقع امر شد که تاریخ قاجاریه را از ابتدای تا انتها بنظم آورد و او بنظم شاهنشاه نامه پرداخت، و نیز میدانیم که سفر فتحعلی شاه با آذربایجان و استقرار اردبی او در چمن اوستان در سنه ۱۲۴۲ بوده و مراجعتش از آن سفر در آخر همان سال بوقوع پیوسته، پس صبا در این سال چهل و پنج ساله بوده و ناگزیر ولادتش در سنین ۱۱۷۹ صورت گرفته. فوت او هم بنقل مجتمع الفصحا در سنه ۱۲۲۸ روی داده پس صبا در سن شصت و یا پنجاه نه سالگی بدرو دھیات گفته است الخ بالجمله مقام فتحعلی خان صبا در دربار فتحعلی شاه رفته بالآخر شد و اغلب اوقات در مسافرتها ملتزم رکاب همایونی بود و چکامه های نغز و اشعار پر مغز در حق آن شهریار معظم بنظم آورد. غير از عنوان ملک الشعرا بلقب احتساب الممالکی نیز ملقب بود و چندین سال فرمانداری قم و کاشان بکف کفایت وی محول بود. قریب یکصد سال اقب ملک الشعرا نیز نسل تا زمان وفات محمود خان ملک الشعرا (سال ۱۳۱۱ قمری) در این خاندان باقی مانده و نوشته اند وقتی به کلید داری

آستانه حضرت موصومه در قم نیز منسوب شده . خاندان صبا خاندان علم و ادب و شعرو هنر بود، پس از مرگ صبا اقب ملک الشعراًئی در بار را به پسر مهینش محمدحسین خان عندلیب دادند و عندلیب آن شاخصار فصاحت و بلاغت تا اوایل ناصرالدین شاه ملک الشعراًدر بار ناصرالدین شاه بود، در اوائل ناصرالدین شاه که عندلیب در گذشت ملک الشعراًئی در بار را به پسرش محمود خان دادند، محمود خان در عالم و ادب و فصاحت و بلاغت و نظم و نثر بدرجۀ کمال رسید از هر دانش و هنر بهره‌ای اندوخت در علوم عربی و ادبی و تاریخ نیز احاطه کامل داشت، از ریاضیات و هیئت و نجوم نیز بی بهره نبود، در صنایع مستظرفه از قبیل حسن خط و نقاشی و هیکل تراشی و منبت کاری نیز دست داشت، نستعلیق و شکسته را خوب مینوشت، از شطرنج و موسقی نیز بهره کافی داشت چندین فقره از نوونه‌های نقاشی آن استاد در کاخ گلستان موجود است . فتحعلی خان صبا بر گزیده این خاندان نادرۀ دوران و فردوسی زمان فتحعلی شاه بود، شعر را بسبک پیشینان و شیوه استادان باستان می سرود در سایه تشویق آن پادشاه شعر دوست بمقامات بلند رسید اشعار بسیار و چکامه‌های پیشماری سروده ، شهنشاه نامه اش در ذکر اجداد فتحعلی شاه قاجار و کیفیت جنگها و فتوحات و حکایات منسوب بدورة فتحعلی شاه است، تقریباً چهل هزار بیت است که بسبک فردوسی گفته، خداوند نامه اش تخمیناً بیست پنج هزار بیت نبوت آنحضرت تا غزوات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برشته نظم کشیده یوسف زلیخایش در حدود ده هزار بیت است که نسخه آن در حال حیات آن مرحوم ازین رفته، کتاب گلشن صبا و عبرت نامه اش با قصیده و غزل و رباعی و قطعات و نصایع بسیاق بوستان سعدی تقریباً سی هزار بیت میشود، مجموع اشعار صبا را تا سیصد هزار بیت نوشته اند . عبدالرزاق یک دنبلي متخلص به مفتون که با مرحوم صبا معاصر بود . در میان شعراء صبا را پس از فردوسی در درجه اول قرار

داده و چنین لفته است

سخن سنج پیشینه دانای طوس      بیار است روی سخن چون عروس  
 زشنامه اش رسم سحر آشکار      جهان از کلامش چو خرم بهار  
 پس ازوی صبادر سخن پادشاه است      که چشم سخن از صبا در ضیاست

محمود میرزای قاجار پسر ششم فتحعلی شاه که تعلیم و تربیت وی با مر فتحعلی  
 شاه بعده فتحعلی خان صبا محول بود در سفنه‌الحمد و د که نذکره‌ای مفصل از  
 شعرای دوره فتحعلی شاه است در حق استاد خود صبا چنین قلم فرسانی کرده  
 «صبا آفتاب ملک سخن وزیر انجمن شعر است، مهتر و بهتر موزو نان سلف و خلف  
 و استادان روزگار باستادیش معترف، درجه سخن را نه بجایی نهاده است که دست  
 دیگری با تو اندر سید و پایه نظم را نه چندان بالا برده که به تصور یا خیال  
 مثالش را توان در لوح خاطر کشید امروز در عراق متانت طبعش طاق، اگر  
 انصافی باشد حکم مسلمتیش با آفاق رود، وقتی جمعی را در طبع این استاد توانا  
 بقصیده با انوری که سر آمد قصیده سرایان است و در بحر تقارب با فردوسی که  
 خداوند کلام مصدق و ممیز قرار دادند اشهد بالله و کفی بالله شهیداً: از روی  
 اغماض و نهاز در للاف نه آنم مقصود که با وجود نوکری این آستان بر آن مزیتی  
 بخشم و نچنان منظور که با طریق عبودیتش تهاون و دزم و از در خلاف باشم  
 اگر چه انوری در مراتب حکمت و نجوم ازین قادر و اعلم و فردوسی در مراتب  
 علوم از جناب این با بهره‌تر اما این سخن را سخندان مرجح و صاحب فن آگاه  
 که ادای مضمون و متانت کلام و نکات شعری هیچ کاری بکار هیئت و نجوم و  
 دخلی بعلم و علوم ندارد، بالجمله مرا اعتقاد اینست که با مر و ز که سال اندر هزار  
 و دویست و چهل است در قصیده و بحر تقارب و سایر ادای مضمون اگر  
 افزون بر جمله شعر انشا شد از هیچیک کمتر نخواهد بود  
 وبالقطع نظم دلکش این پیش از آنهاست سبحان الله این هم از طالع این

دولت خداداد است تا با مرور ز هیچ گوشی نشینید و هیچ عقلی باور نکرده که استادی  
باین قادری و سخنی باین تمامی و باین افروزی بود از غرائب است رحمه الله علیه، در  
بعضی از صنایع و بدايی نيز استاد بود در نقاشی بسيار صاحب و قوف و شیرين  
قام بود يك چند با مر پادشاهی حاكم کاشان بود و چندی هم کلید داري حضرت  
محصوله بالو بود در هنگام رجوع شاهنشاه نامه و حکم با تمام آن همان قراردادی  
که سلطان محمود با فردوسی دادی و عاقبت و فانکرده آنرا ادانته داد این پادشاه  
قدرتان همان را در باره این مالک مملک سخن و خسر و شهر بند کلام انعام داشتی، از  
طرف ظل الله در آغاز خورد سالی پرستاری من موکول با آن جناب بود چنانکه  
خود در کشف احوالم اشاره باین کند آن احوال تحریر گردید تا روشن شود  
چند یستی از گفته صبا در مدح محمود میرزا ای قاجار نوشته میشود

ششم شاه محمود گوهر فروز	روانش به تن آتش هوش سوز
جهان در جهان از بزرگی و فر	بغور دی در آن گوهر پاک در
دواش فیضان آموز گار	بدانش بر آشوفته روز کار
دمش هوش بخش و لبس بذله سنج	به بیجاده گوهر فشان گنج گنج
بهین برواز خسر و روز گار	مهین پیر دستورش آموز گار
زد فتار این گنبد گوژپشت	سراینده با او زنرم و درشت
صبا گلبنش را پرستنده	درش رایکی رازدان بند
سزد گر خداوند بینش شود	سزد گر بر از افرینش شود
محمود میرزا ای قاجار این قصیده را در رنوات تأسف از مرگ صبا و تاریخ وفات آن مرحوم گفته:	
ایدریغا که منکسف گردید	مهر تابان آسمان سخن
داد کز کین دهر حادنه زای	رفت بر باد خاندان سخن
آه و افسوس بست ره زن مرگ	راه از کین بکاروان سخن
حین و صد حیف از صبا کش طبع	بود دریای ییکران سخن

ذبور دوش طیلسان سخن  
آسمان قدر قهرمان سخن  
پورستان هفت خوان سخن  
تازه گلهای گلستان سخن  
مریم طبعش از نهان سخن  
شد جهان گیر داستان سخن  
گشت از تن روان روان سخن  
بسته شدر دهان زبان سخن  
رفت بیرون زجسم از سخن  
شد خزان دیده بوستان سخن  
آن کهن پیر دودمان سخن  
(حیف شد از جهان جهان سخن)

در همه ملک نظم او را بود  
آسمان نشنهاده بود لقب  
بود بر رخش نظم در گیتی  
بود از آبیاری کلکش  
هر دمی صد مسیح کرده عیان  
طبع او گشت تا سخن گستر  
تاروان از تشن روان گردید  
چون زبان بست از سخن در دهر  
رفت بیرون زجسم از چون جان  
بوستان حیات او چو خزان  
الفرض رفت چون بسوی جذان  
گفت محمود بهر تارین خش

۱۴۲۸

این قصیده را صبا در تعریف شهر خوی مذیل بمدح جعفر قلیخان دنبی کفته و از ریاض الجنة صفحه ۷۰۷ نقل میشود :

عین عبارت سراوح قصیده اینست «املاع الشعراء والادباء آفاق تعلی تبریزی  
الاصل و کاشانی المسکن که در این ایام در دیوان اعلیٰ منصب ملک الشعرا ائم سر  
افراز است در تعریف شهر خوی و توصیف امیرزاده نامدار والاتبار شو کت  
شعار جعفر قلیخان گفته و هوی هذا»

## قصیده

خوی خجلت از تو برح چرخ اخضر  
بهر دوچهات باشد از هار از هر  
چود راچ گردون فروزنده اختر  
درخ آسمان از کواكب مجدر  
عمارات ای خطه آسمان فر

تعالی الله ای خوی که دارد از اختر  
زهروضهات آید اشجار دلکش  
چو در صحن جنت خرامنه غلمان  
ترا آسمان خواندمی گرن بودی  
بناهابت ای روضه جنت آین

که هر بک ز کاخ بهشت است برتر  
 بزبور هم به زچرخ مزور  
 در آب تو تائیر جانست مهمنم  
 هوای جهان از شمیمت معنبر  
 گوارا زلال تو چون آب کوثر  
 که فردوس فردیش باشد ز دفتر  
 زند طعنه در جوبارت صنوبر  
 بود در تو زیبا نهالان دلبر  
 چو زیبا غلامان پاکیزه منظر  
 بقصیر فلک فر دارای داور  
 خدیسو مؤید امیر مظفر  
 که بر سروران جهان است سرور  
 زامرش مبدل قضای مقدر  
 چو صورت در آئینه آید مصوّر  
 جمال و جلال خدار است مظہر  
 که از مهر تابان بود رایش انور  
 که عدلش بود برک وجودش بود بر  
 اگر بر خلافت بر آید زخاور  
 شود شق چو ماه از بنان پیمبر  
 همه مفلسانرا چوقارون توانگر  
 نزاده نظیر تو این چار مادر  
 که ازوی گهی سیم بارد گهی زر  
 همان شوق در دل همان شور در سر

که هر بک ز قصر بهشت است احسن  
 به زینت هم به زخلد مزبن  
 بخاک تو ترویج رو حست مدغم  
 مشام سپهر از مشیمت مورد  
 دل آرا نهال توجون نخل طوبی  
 بصحن فرح بخش فردوس فرت  
 کند خنده در مرغزار شفابق  
 بود در تو رعنا درختان دلکش  
 چو رعنا و شاقان پاکیزه سیرت  
 به بزم ارم نظم والی و الا  
 سپهر فتّوت جهان مروت  
 خدیبو فلک رتبه جعفر قلیخان  
 زهی نافذ الامر میری که گردد  
 در آئینه رویش اسرار عالم  
 جمال و جلالش که بادا مؤید  
 فروزنده ماہی است بر چرخ دانش  
 همایون درختی است در باغ دولت  
 ایا شهریاری که خورشید تابان  
 زشمیش خونریزت از یک اشارت  
 نشینی چو بر مسند بذل سازی  
 ندیده عدیل توابن هفت آبا  
 کف تو که جود بار نده ابری  
 خداوند گارا مرا بود عمری

به بزمت شوم مدح خوان، مدح کسته  
که این دولتم باشد اکنون میسر  
که چز شرمساری نیارد به برابر  
گرفتم که وصفت بود درج گوهر  
کسی در بعمان فرستد ره آور؛  
یکی از برای دعاکف برآورد  
الا تاکه ساغر بخندد چو دلبر  
ولی تو پیوسته خندان چو ساغر

که از طالع سعد و بخت همایون  
زبانیست هرمی من شکر گویان  
صباها نهال سخن را مبادا  
گرفتم که مدحت بود دسته گل  
کسی گل بگلشن برد ارمغانی  
زبان در کش از مدح خوانی و آنکه  
الا تاکه مینا بگرید چو عاشق  
حسود تو همواره گریان چو مینا

## آثار معاصران

### مشک بشور چیزه برا این نه فلک و پنج رواق

آفاقی آذربی تخت عنوان فوق اشعاری برای دراین نشریه فرستاده‌اند و ما  
نمی‌توانیم از آنرا در اینجا می‌آوریم.  
ساقی مجلس برخیز و دراین خلوت انس  
تا شوم سرخوش و اسرار حقیقت گویم  
 بشده آندوره که خال و خطو گیسو و کمر  
شعر را بد سر لوحه دیوان کمال  
اندرا این عصر طلائی بگذر زین گفتار  
مدحت علم و هنر کن که ندارد اغراق

باده گلر نگم کن کرم از کاس و ناق  
یعنی از علم و هنر مدح کنم نز عشاق  
زلف بر چین و خدنگ مژه و سیمین ساق  
ادبارا بد سر دفتر و زیب او را  
شد بشر چیزه برا این نه فلک و پنج رواق

\* \* \*

بسلاخ هنر و جوشن فضل و دانش  
علم بنمود بسی شوره زمینها معمور  
دانش امروز چنان کرده ترقی که بشر  
همچو سیمیر غ نماید طیران در آفاق